



ژاله اصفهانی

زیبا کرباسی

سه شاعره از سه نسل

• امسال چهاردهمین گردهمایی سالانه «بنیاد پژوهش های زنان ایران» از ۲۷ تا ۲۹ ماه ژوئن - هفته گذشته - در لندن برگزار شد که در آن، ده سخنران که از کشورهای مختلف جهان آمده بودند، دور و بر موضوع اصلی گردهمایی: «جهانی شدن و تأثیر آن بر زنان» سخن گفتند. بنیاد پژوهش های زنان ایران، در سال ۱۹۹۰ کار خود را آغاز کرده و نشست های سالانه خود را عمدتاً در ایالات متحده آمریکا برگزار کرده است. در اروپا نیز تاکنون وین، پاریس، استکهلم و لندن جایگاه برگزاری گردهمایی ها بوده است. بنیاد که به گفته خود، در درازای این سال ها توانسته «شبکه ارتباطی گسترده ای بین گروه های زنان ایرانی در سراسر جهان به وجود آورد»، در بیان هدف های خود از جمله می گوید: «از آنجا که تاریخ ایران بیانگر شرح حال، رشادت ها و پیروزی های مردان است، بنیاد کوشش می کند از طریق چاپ نشریات و حفظ و اشاعه آثار زنان ایران، دیدگاه متفاوتی از گذشته تاریخی ایران را ارائه دهد.»

• و اما کارگزاران بنیاد، امسال نیز از عرضه برنامه های شعر و موسیقی غافل نمانده بودند. بخش شعرخوانی به ویژه از این جهت برجسته جلوه می کرد که نمایندگان سه نسل پیاپی از زنان شاعر، چشم اندازی از روند تاریخی شعر ایران را در پنجاه شصت سال گذشته، پیش چشم ما ترسیم می کردند: «ژاله اصفهانی» که نخستین شعرهایش در سال های بیست انتشار یافته، «شاداب وجدی» که کار شعر را از سال های چهل آغاز کرده و «زیبا کرباسی» که نخستین مجموعه شعر او در سال ۱۳۷۶ منتشر شده است. در شعر هر یک از اینان گرایش های فکری برآمده از نیاز و شرایط زمانه بازتابیده است.

• «ژاله» به گفته خودش نماینده نسلی است، با «روایه های رنگین» که با «اسب های رم کرده» به میدان «بیکار» درآمده بودند. هر چه بود، سبب این «بیکار» ناهنجاری های اجتماعی و سیاسی بود و هدف آن برانگیختن عاطفی توده های مردم برای پیوستن به مبارزان - برانگیختن، زبان ویژه خود را می طلبید - و همچنان می طلبد - این زبان را کمابیش در شعر همه شاعران آرمانگرایی

شاداب وجدی

سال های بیست و سی می توان یافت. زبانی ساده و همه فهم ولی تند و سرکش و کوبنده! تفاوتی که میان زبان ژاله با زبان هم اندیشان او می توان پیدا کرد در چاشنی عاطفی زنانه اوست. گمان می کنیم او را باید نخستین شاعره ای به شمار آورد که به این گونه اندیشه و زبان در شعر روی آورده است. زنان دیگر در آن روزگار غالباً «عاشقانه» می سرودند و اندکی از آنان نیز که پای در «عرصه اجتماعات» می نهادند، بر پشتوانه های «اخلاقی» تکیه داشتند و نه «آرامی». ژاله، هنوز هم «آرامان» انسانی خود را رها نکرده و شعرهایش همچنان برانگیخته است. زمانه به گونه ای چرخیده که باز هم اینچور شعرها را می طلبد! توالی «شکست» ها و سوخوردگی ها، ولی تلخی خشم آلوده ای را در شعر او جریان داده، بی آن که البته امید سرسختانه او را به آینده از میان بردارد.

«با آن همه سرو فرو افتاده بر خاک، با آن همه سرو فرو غلطیده در خون / یک گل به آزادی ندادیم / یک گل به آزادی ندادیم /

جمع جداییانیم ما / آغاز پایان / در رزم ها و رنج ها / دوران ما آمد به سر /

جان تو و جان رهائی / ای پیکر دوران های دیگر....

• «شاداب وجدی» نسل دیگری از زنان شاعر با نمایندگی می کند. نسلی که در سال های پرامتن مجدد استبداد سیاسی - و یا شدت یافتن آن - توان «آزاد» گوئی نداشت و چاره ای جز این نمی دید که زبان تازه ای که از قلمرو دریافت «گرمه» ها بیرون باشد، پیدا کند - و بهتر بگوئیم - بیافریند. و چنین نیز کرد. نیاز به گفتن، «به هر زبان که توانی»، انبوهی از استعاره و نماد و تمثیل را در شعر سال های چهل و پنجاه جاری ساخت. این جریان اگر چه در آغاز جمع مخاطبان شعرا محدود می کرد و آن را از تأثیر فراگیری که شعر نسل پیش تر داشت بی بهره می ساخت، ولی امکان انتشار برای آن فراهم می آورد. استمرار در به کارگیری نمادها رفته رفته ذهن جامعه را با آنها آشنا کرد و شعر نه تنها گستره تأثیر فراگیر خود را از نو به دست آورد، که به یاری همان نمادها و توالی و تلاقی آنها ابعاد زیبایی شناسانه تازه ای پیدا کرد.

باری «شاداب و جدی» نیز در جریان این دگرگونی های پای به عرصه شعر نهاده است.

در «سنگلاخ»، شعری که او در گردهمایی زنان در لندن خواند - و تاریخ مردادماه ۱۳۴۹ را دارد - نشانه های پنهان گوئی رویدادها، به یاری نمادها، آشکارا پیدا است.

«من در راه بودم / که شب آسمان را نگران ساخت

و ظلمت به تاراج آفتاب نشست /» همه چیز «عوضی» است و «بیگانه». هیچ چیز سر جای خودش نیست:

«آن کس که تبسم کرد / بیگانه بود / وان کس که خواست بر ستیغ پای نهاد /

بر عصای چوبین تکیه داشت / و هر کس که سراغ خانه خویش را می گرفت /

نشانی نا آشنا داشت /» شاعره خود را در سنگلاخی می بیند که در آن

«هیچ دست، دستی را نمی گیرد» و «هر کس تاریکی و تشنگی خود را پنهان می کند» و همه در راه خویش گم شده اند.

«شاداب وجدی میسران واپسگرانی را از همان

«زیبا کرباسی» - سحرخوان دیحرد - گردهمایی بنیاد زنان، به نظر می رسد جوان ترین شاعره نام یافته ایرانی - دست کم - در برونمرز باشد. او نماینده نسلی است که دیگر حوصله اش از این همه دروغ و دغل و جور و ستم سرآمده و می خواهد به «هر - یا هیچ - آداب و تربیتی»، دردهای خود را فریاد کند. این «فریاد» باز، زبان و بیان سازگار تازه ای می طلبد. زبانی که در صورت لزوم بتواند «تابوهای اخلاقی و سستی را نیز بشکند و هر چیز را که مانع از رسائی فریاد می شود از سر راه بردارد. شاید واژه «گستاخ» - البته نه با بار منفی اخلاقی آن - بتواند بهترین عنوان برای این زبان باشد. در برونمرز این گستاخی برخاسته از عصبان، همچنان به ناگزیر در «پرده» عمل می کند. شبکه پاروتی است که منتظر شعله کبریت است. در برونمرز ولی گستاخی امکان یافته است، همه ابعاد خود را نشان دهد.

زیبا کرباسی بی تردید، روایت گر صادق و گستاخ جامعه مردسالاری است که حالا دین سالاری هم بر آن افزوده شده است!

«و این دیو / دیو که بر دو شاخش / جهان غول آسای شما ایستاده است /

بوی گند ریش و پشمش / عرق خدا را / دیگر، حتی آن بالا / بالا آورده است»

از قدم گفته اند «صبر و ظفر» با هم رابطه دارند و یا «گویند سنگ، لعل شود در مقام صبر».

ولی نسل زمانه ما دیگر صبرش سرآمده است. انتظارات کشید ولی سنگ،

«نه! / لعل نشد / لعل نمی شود / نه! / سنگ بود صبر / خود سنگ بود صبر /

«نه! / لعل نشد / لعل نشد / عقده شد، دق کرد صبر / از دق خودش دق کرد صبر»

«زیبا کرباسی، در «گردهمایی»، از جمله شعر پر جوش و خروش «مقاومت» را خواند. حدیث مقاومت زنی را در زیر شکنجه آدمی خواران؛ زنی که استخوان هایش را شکسته اند، کیسویس بریده اند ولی با «جگر سوخته» و «پوست شکافته» در برابر بازجویان دم برمی آورد:

«هیچ، هیچ نمی دانم من! / ستاره دوز چین چین طاقه طاقه دامن شب های سیاه تانم من! /

ماه آریاتانم من! / هلهله ام..... هلهله هایم از جنس حق اند / قاه قاهم.....

قاه قاه خنده هایم از جنس ضجه است.....» شلاق زنی ها ادامه پیدا می کند و زن دیگر خاموش می ماند. حالا شاعر است که بازمانده حرف های او را باز می گوید:

«هیچ، هیچ، هیچ ندارد / با شما که بگوید / نامش را نمی داند /

نه نمی داند نامش را / اما نام تو را می داند / نام ترا خوب می داند: دیوت!»

«تازه ترین مجموعه شعر زیبا، با عنوان «جیز» به دست ما رسیده که باید در فرصتی دیگر به آن بپردازیم -

«بنیاد پژوهش های زنان ایران» با برگزاری نشست شعرخوانی این امکان را به ما داد که با سه نگرش و سه شیوه بیانی شاعرانه - متعلق به سه نسل پیاپی از زنان شاعر - آشنا شویم.

دس و دل باری بسیار عمل می کرد. نیز دریافته بودیم که آنان همین بزرگوار و دل باری را در قلمرو موسیقی مدرن اولترامدرن - غربی به خرج می دهند. هست که این نظامی بود که در آغاز پ «مطلق موسیقی» ستیزه می ورزید. کمیته رسانه های گفتاری لنگ شد و د. نغمه و نوا هیچ تابنده ای پیچ رادیوهای نمی کند، از رهبر انقلاب فتوای ابکی بتوانند میان «سرود» و «غنا» تفاوت حرف ها و برنامه های آنچنانی خود، خود، کمابیش همه افسارها را شل کرد. در همه حوزه های موسیقی اجازه فع است. تنها چیزی که هنوز با «موازین» سازگاری پیدا نکرده، همچنان به کارگیر زنان است. زنان تنها می توانند برای زنان حتی حق آن را ندارند که صدای خود را / دیسک ضبط کنند. چون باز به گوش خواهد رسید! وقتی موی سر زنان اش وای به حال صدای آنها!

حالا برگردیم به اصل مطلب. یکی اصلی که کارگزاران فرهنگی به موسیقی و مدرن غربی از یک سو و به موسیقی، از سوی دیگر گرایش نشان می دهند.

همین که زنان در اجرای آن شرک

آوازهای کلاسیک ایرانی، در ایران علاقمند ندارد، چون هنوز گوش ها اینگونه آوازه عادت نکرده است. پس

موسیقی سازی و ارکستری، که اگر ه باشند، تأثیرشان تا آن حد نیست که اسلامی را بشکند. موسیقی مدرن - و او

که دیگر جای خود را دارد. مخاطبان که برخی از آنها نیز به علاقمند که از م به هر حال موسیقی «جان کج» و «

«بولز» هیچ آسیبی به موازین اس نمی آورد!

و اما در مورد «موسیقی بومی» که زنان عمدتاً در اجرای آن مشارکت ندا

از آن نیز با آئین های مذهبی در آمیخته جریان همان پژوهش که در آغاز از آن دریافته که گرایش اصلی کارگزاران

این بخش از موسیقی بومی است. ی که یا با خرافه های «جادو پزشکی»

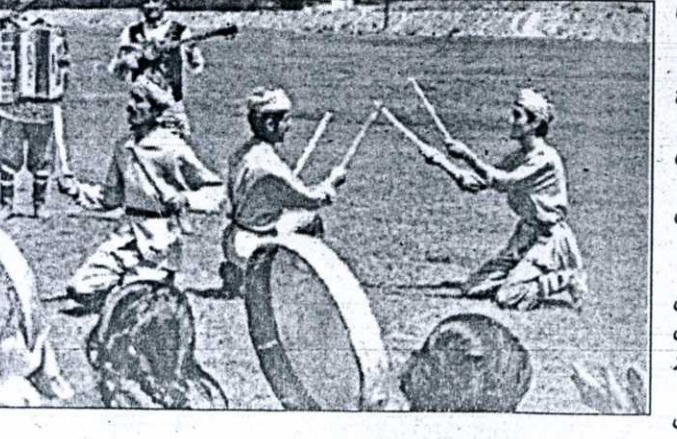
درمانی) در ارتباط است و یا با سوئ مذهبی (نوحه خوانی، مویه گوئ

موسیقی عاشورائی.) حتی بخش دیگر مورد توجه قرار گرفته و سوگوارانه نی

نوعی به آئین های مذهبی برمی گردد (خوانی). آنچه ولی کمتر عنایت کارگر

کرده بخش شادی آور و سرور انگیز مو است که تقریباً در همه سوی ایران

همراه است. در کردستان، لرستان رقص های گروهی زنان و مردان قدم



در باره شعر خوانی در آله در تقی میر و سید محمد تقی میر از زبان سحر